

سه گانه ناجیان
کتاب دوم - قسمت اول

آتش افروز

راندون سندرسون

ترجمه
راحله زمانی



انتشارات بهنام

سرشناسه: سندرسون، براندون، ۱۹۷۵-م.
 عنوان و نام‌پدیدآور: پولاد دل / براندون سندرسون؛ ترجمه‌ی راحله زمانی.
 مشخصات ناشر: تهران: بهنام، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ج ۲. (۴۸۴ ص.) رقعی
 فروست: سه گانه ناجیان؛ کتاب اول
 شابک دوره: 978-600-7132-51-7 شابک ج ۱: 978-600-7132-58-6
 شابک ج ۲: 978-600-7132-59-3
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: [Steelheart, 2013]
 موضوع: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۱ م.
 موضوع: American fiction -- 21th century
 نامه افزوده: زمانی، راحله، ۱۳۵۲ - مترجم
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ پ ۹ ۷۶ الف / PS۳۶۱۲
 رده‌بندی بی: ۸۱۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۰۷۶۶۷



انتشارات بهنام

آتش‌افروز

سه گانه ناجیان - کتاب دوم - قسمت اول
 نویسنده: براندون سندرسون

مترجم: راحله زمانی

چاپ اول ۱۳۹۸

تیراژ ۵۵۰ نسخه

لیتوگرافی ندا □ چاپ جلد ژیک

چاپ متن فرشیوه □ صحافی روشنگ

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۳۲-۵۲-۴

شابک ج ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۳۲-۶۰-۹

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

انتشارات بهنام - خیابان انقلاب، ابتدای خیابان منیری جاوید (اردیبهشت)

پلاک ۸۷ ساختمان بهمن، طبقه سوم، واحد ۳۰۱ تلفن: ۶۶۹۵۰۶۵۳

صندوق پستی: ۱۳۱۴۵/۶۱۹

پست الکترونیکی: info@nashrebehtnam.com

وب سایت: www.nashrebehtnam.com

تلگرام: @nashrebehtnam اینستاگرام: #nashrebehtnam

پیش درآمد

طلوع کالامیتی را تماشا می کردم.

شش سال داشتم. شبی که در بالکن آپارتمانم ایستاده بودم. هنوز می توانم آن دستگاه قدیمی و فرسوده تهویه هوا را به خاطر بیاورم که چگونه می لرزید؛ دستگاهی که در مجاورت پنجره ای اتاقمان کار گذاشته شده بود و من در کنارش ایستاده بودم، صدای گریه پدرم در صدای لرزش آن به گونه ای مبهم شنیده می شد. درباره آن دستگاه کهنه داستان های بسیاری وجود داشت، قطرات آب در روی آن، تصویر پیشانی فردی را تداعی می کرد که برای خودکشی به بالای ساختمان یا مکان مرتفعی رفته باشد. پنجره دستگاه تهویه شکسته بود و هوا را با فشار به داخل می فرستاد اما اصلاً خنک نمی کرد. مادرم غالباً آن را خاموش نگه می داشت.

پس از فوتش، پدرم همیشه آن را روشن می گذاشت، می گفت وقتی دستگاه کار می کند احساس خنک شدن دارد. بستنی چوبی ام را پایین آوردم و سرم را برگرداندم و آن نور قرمز رنگ عجیب را نگاه کردم، گویی ستاره ای جدید بر فراز افق پدیدار گشته است. فقط این که هیچ ستاره ای به آن درخشندگی نبود و آن رنگ را نداشت. قرمز پررنگ. مادری رخسار به جا مانده از اصابت گلوله ای، بر تاق آسمان نشسته بود.

آن شب، کالامیتی تشعشعات گرم و عجیبی را بر تمام شهر تسرد و تاباند. آنجا ایستادم، بستنی ام آب می شد، ماده چسبنده آن روی انگشتانم سرازیر بود و من کاملاً محو تماشای طلوع بودم. سپس صدای فریاد برخاست.